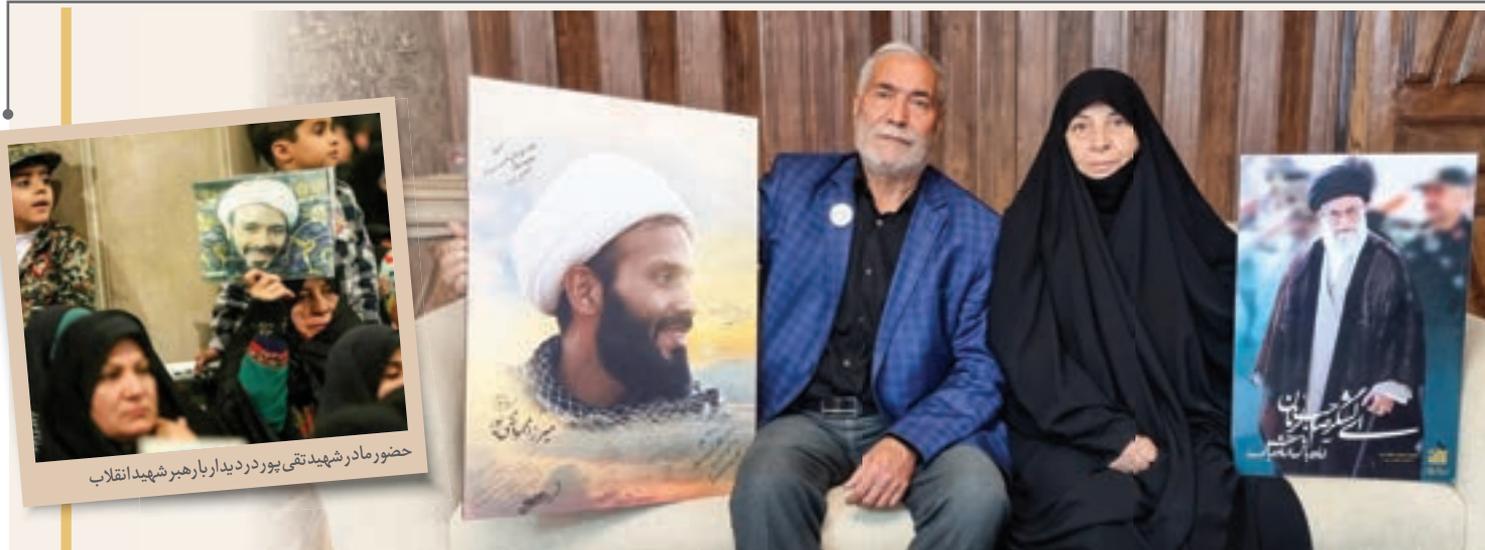


خاطره دیدار والدین شهید مدافع حرم با رهبر شهید هنوز در قاب عکس‌ها زنده است

مهربان چون پدر

راه تجربه



عکس: فاطمه سیرجانی / شهر آرا

باد و دست به سرش کوبید. خانه، خانه عزا شد و چیزی جلوداری تا بی حسنتی تقی پور و همسرش نبود. در این لحظات مدام خاطره خرداد ۹۸ و دیداری که با رهبر شهید داشتند. داغ دلشان را بیشتر و بیشتر می‌کرد. حالا مهمان پدر و مادر شهید مدافع حرم میرزا محمود تقی پور هستیم که هشت سال از زمان وداع با فرزندشان می‌گذرد.

شبکه خبر را انتخاب کرد تا اخبار ساعت ۵ رادنبال کند. اما با شنیدن صدای مجری سیاه پوش برای چند ثانیه هر دو بهت زده به تلویزیون خیره ماندند: «انالله و انا الیه راجعون. روح بلند پیشوای ملت بزرگ ایران و پیشقراول امت اسلامی، حضرت امام خامنه‌ای (مد ظله العالی) شهید گوارای شهادت در ماه مبارک رمضان به ملکوت اعلیٰ پیوست.» با شنیدن این خبر تسبیح از دست مرضیه خانم به زمین افتاد و مرد

سیرجانی صدای!.. اکبر اذان صبح که از گلدسته‌های مسجد محله در فضا پیچید. مرد به خواندن نماز مشغول شد و بعد نشست پای سجاده و شروع کرد به خواندن قرآن، اما بانوی خانه بعد از اقامه نماز، بلافاصله پای تلویزیون نشست. خبر حمله جنایتکارانه آمریکا و صهیونیسم به مدرسه‌ای دخترانه در میناب و ریخته شدن خون ده‌ها دختر بی‌گناه، آرام و قرار را از دلش گرفته بود.

شهادت رهبری، داغ کمی نیست

حزن و اندوه در چهره‌شان به وضوح پیداست و در شروع گفت‌وگو، بغض و گریه امانشان نمی‌دهد. پدر شهید می‌گوید: این روزها حال ما، حال طفل یتیمی است که پدر عزیزتر از جان را از دست داده است. او با گفتن این جمله بغضش می‌ترکد و شانه‌هایش از شدت غم شروع به لرزیدن می‌کند.

برای چند لحظه سکوتی فضای خانه را پر می‌کند. حاج آقا تقی پور آرام‌تر می‌شود. در حالی که با دستمالی اشک چشمانش را پاک می‌کند، ادامه می‌دهد: روزی که خبر شهادت میرزا محمود را بر ایمان آوردند، آن قدر منقلب نشدیم که خبر شهادت رهبر عزیزمان را شنیدیم. این داغ، کم‌داغی نیست.

پدر شهید از خوبی‌های فرزند می‌گوید و اخلاصی که در عمل و گفتار داشت: «میرزا محمود سه سال در جبهه سوریه بود، در حالی که من و مادرش بی‌خبر بودیم. یک سال آخر متوجه تغییر و تحول درونی‌اش شده بودیم. ساکت‌تر از همیشه و تودارتر شده بود. شنیده بودیم سحرها بیدار می‌شود و با خدای خود راز و نیاز می‌کند. به خانواده‌های شهدا سر می‌زند و هوای آن‌ها را دارد. بعد از شهادتش تازه فهمیدیم چه گوهری را از دست داده‌ایم.»

قاب‌هایی پر خاطره از روز دیدار

پذیرایی بزرگ طبقه بالای خانه به موزه‌ای از آثار و یادگاری‌های این شهید مدافع حرم اختصاص یافته است. بر روی دیوار ورودی پذیرایی بنر بزرگی از وصیت‌نامه شهید نصب شده است. دور تا دور دیوار پر است از قاب عکس‌ها و بنر فعالیت‌های شهید. از برنامه اردوهای جهادی در مناطق محروم گرفته تا کاشت صداها درخت زیتون که نیمه اسفندماه هر سال به نیت شهدا کاشته می‌شد و قاب‌هایی از دیدار خانواده با امام خمینی (ره) در جماران وقتی محمود هنوز دو سال و نیم بیشتر نداشت.

مرضیه خانم از بین عکس‌ها چند قطعه را از آلبوم بیرون کشیده و می‌گوید: این عکس‌ها مربوط به روزی است که به همراه

همسر و دو نوه و یادگاران فرزند شهیدم به دیدار آقا رفتیم. عکس‌هایی که یک دنیا خاطره خوش از آن روز و حال خوب را بر ایمان به یادگار دارد.

تب و تاب لحظات ملاقات

از داستان دعوت به دیدارشان با رهبری که می‌پرسم، مرضیه خانم در حالی که آه بلندی می‌کشد و اشک‌ها را از گوشه چشمانش پاک می‌کند، می‌گوید: مراسم سال محمودم را تازه برگزار کرده بودیم که یک روز از بنیاد شهید با من تماس گرفتند و گفتند اگر تمایل به دیدار با رهبری دارید به همراه عروس و فرزندان شهید، فردا در فلان هتل باشید. از شوق زبانم بند آمده بود. به قدری از این خبر همه خوش حال بودیم که قابل توصیف نیست. به جز ما تعداد زیادی پدر و مادر و همسر شهید مدافع حرم دعوت دیدار داشتند. خاطریم هست شب که ما به تهران رسیدیم و در هتل مستقر شدیم قرار شد فردا صبح بعد از صبحانه چند دستگاه اتوبوس برای انتقال خانواده شهید به آنجا بیاید. آن قدر که استرس جانماندن از اتوبوس، زودتر رسیدن و نشستن در جایگاهی نزدیک تر به رهبر عزیز را داشتیم که من و عروسم برای صبحانه نرفتم.

خاطریم هست آن روز عکس بزرگی از شهیدم را با خود برده بودم که دم در شنیدیم اجازه بردن آن قاب عکس داده نمی‌شود. روز قبل دیدار رفتم عکاسی نزدیک هتل و دادم عکس کوچکی را برایم چاپ کنند.

سخنانی که به دل نشست

مرضیه خانم که بنیان‌گذار دانشکده ملی مهارت الزهرا (س) مشهد است و تا یک دهه قبل مدیریت دانشگاه را عهده دار بوده است در زمان ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای از طریق اداره، دیداری با ایشان داشته است. او تعریف می‌کند: با اینکه دو مین بار بود که این دیدار نصیب می‌شد، اما باز هم همان شوق و ذوق و اشتیاق را در وجود خودم حس می‌کردم. حس مشترک هر دو دیدار، حس

ملاقات با پدری بود که خیلی برای عزیز است و مهرش در دل هست؛ اما سال‌ها از او دور بوده‌ای و برای دیدارش لحظه شماری می‌کردی. راه رفتن‌های آرام اما با صلابت، صحبت کردن با طنین مهربان و دلسوزانه و حرف‌هایی که آبی بود روی آتش دل که به داغ جوان نشسته بود. آن روز ساعت برای ما خیلی سریع می‌گذشت و ما تشنه شنیدن حرف‌های گهربار ایشان بودیم.

دعا کنید من هم شهید شوم

او ادامه می‌دهد: آقا فرمودند با ریخته شدن اولین قطره خون شهید بر زمین، ملائکه او را در آغوش گرفته و به او خوشامد می‌گویند. دعا کنید من هم شهید شوم.

پدر شهید در حالی که بلند شده و به سمت گاو صندوق گوشه خانه می‌رود، با دو تسبیح شاه مقصود و دو انگشتر عقیق بر می‌گردد او همان طور که تسبیح را بوسیده و بر چشمانش می‌گذارد، می‌گوید: این‌ها یادگارهای امام عزیزمان، شهید خامنه‌ای است که چند روز بعد آن سفر از طریق بنیاد شهید به دست ما رسید. هدایایی که روی چشمانمان جا دارد.



هدیه رهبر شهید انقلاب به خانواده شهید مدافع حرم